



# معرفی دوسر در حفظ هویت ایرانی

## فریدون وحید\*

زبان را یکی از دستاوردهای زندگی اجتماعی و در عین حال ابزاری لازم برای آن می‌دانند. همین که افراد انسانی از زندگی پراکنده و سرگردان دست کشیدند و اینجا و آنجا در ارتباطی کم و بیش پایدار قرار گرفتند، برای انتقال خواست‌ها به یکدیگر، رفته رفته زبان خود را آفریدند و از آن به عنوان وسیله‌ای برای زندگی اجتماعی استفاده کردند. بنابراین می‌توان گفت که زبان هم دستاورد زندگی اجتماعی و هم وسیله‌ای است که اعضاء و بخش‌های جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

اگوست کنت و بسیاری دیگر از متفکران اجتماعی و جامعه‌شناسان، زبان را یکی از عوامل اجماع می‌دانند و بر این باورند که وجود زبانی خاص و فراگیر همراه با عوامل و شرایط دیگری از قبیل داشتن دینی مشترک و تقسیم کار اجتماعی در ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی کارکردی انکارناپذیر دارند.

از دیگر دستاوردهای زندگی اجتماعی، فرهنگ در معنای گسترده کلمه است. از فرهنگ تعاریفی پرشمار ارائه شده است که برشمردن آنها از حوصله این مقاله خارج است. اما برای آن که به هر حال تعریفی به دست داده باشیم می‌توانیم بگوییم؛ فرهنگ حاصل مجموع کوشش‌هایی است که ملتی در طول حیات خویش در پاسخ به نیازهای مختلف خود از خود نشان داده است. بدین ترتیب جامعه و ملتی را بی‌بهره از فرهنگ نمی‌توان شناخت. هر جامعه و ملتی در انطباق با شرایطی که در آن زیسته است، فرهنگی را برای خود آفریده است که علاوه بر کارکرد پاسخگویی به نیازها، نشانه‌ای بر تشخیص و میزان اصالت و ریشه داری آنها نیز هست.

یکی از ویژگی‌های زندگی اجتماعی، در میان دیگر

\* - دکترای جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

ویژگی‌ها، داشتن سرزمینی خاص با مرزهای مشخص و تثبیت شده است. هر جامعه درون مرزهای خود و نیز در ارتباط با دیگر جوامع دور و نزدیک، سرگذشت یا تاریخ خود را پدید می‌آورد که گرچه بیشتر شرح پیروزی‌ها و گاه ناکامی‌هاست، ولی در واقع شناسنامه یا سند هویت آن جامعه نیز هست و بر موجودیت آن در گذشته‌های دور حکایت می‌کند. جامعه یا ملتی که سرگذشتی ندارد یا فاقد آگاهی‌هایی تاریخی از گذشته خویش است مانند درخت تنک ریشه‌ای است که نمی‌تواند چنانکه باید بر پای خود استوار بماند.

اهمیت عواملی که برشمرديم (زبان، تاریخ و فرهنگ) برای استقلال اجتماعی - سیاسی جوامع و تداوم این استقلال غیر قابل انکار است. این اهمیت تا بدانجاست که نخستین گام‌ها در کشورهای که پس از گذراندن روزگاران تلخ استعمار به استقلال دست یافتند، در جهت بازسازی این عوامل برداشته شده است. مردمی که زیر سلطه اقوام بیگانه قرار می‌گیرند آنچه را که از خود و گواهی براصالت خود می‌دانند گرامی می‌دارند، و نهان یا آشکارا در حفظ آن می‌کوشند و از نسل به نسلی دیگر انتقال می‌دهند، به امید آنکه روزی فرصت به کارگیری گسترده آن باز پدید آید. در برابر این کوشش، اقوام مسلط همه توان خود را به کار می‌گیرند تا مردم مغلوب، زبان، فرهنگ و سرگذشت نیاکان خود را به فراموشی بسپارند و محلی برای بازگشت نداشته باشند تا آسانتر به قبول سلطه تن دردهند. این کوشش‌های متقابل در همه کشورهای که مزه تلخ سلطه بیگانه یا استعمار را چشیده‌اند صورت گرفته است. در همه این کشورها قدرت‌های اشغالگر برای نابودی آنچه که می‌توانسته است همچون اسناد اصالت و در نتیجه محلی برای بازگشت مردم استعمار زده به حساب آید، کوشیده‌اند. آنچه که به عنوان مثال در کشورهای چون تونس، مراکش و الجزایر در طول مدت سلطه فرانسویان بر آنها و پس از دستیابی مجدد به استقلال صورت گرفته است و آنچه که در جمهوری‌های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی در طول حیات این کشور و پس از فروپاشی آن صورت گرفته نمونه‌هایی است دور و نزدیک از این کوشش‌ها. قدرت‌های غالب کوشیده‌اند همه اجزاء فرهنگ از جمله زبان، خط، هنر، تقویم و نیز تاریخ خود را بر مردم این کشورها تحمیل کنند و مردم نیز در مقابل، در حفظ آنها کوشیده‌اند و بلافاصله پس از

بازیافتن استقلال، در جهت بازسازی و به کارگیری مجدد آنها کوشیده‌اند.

شگرفی و ارجمندی استاد بزرگ توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی در این است که پس از چند قرن سلطه سیاسی و فرهنگی اعراب بر ایران، یک تنه در راه بازسازی و جاودانه کردن آنچه که از فرهنگ و تاریخ ایران بر جای مانده بود همت گماشت و از زبان و ادب پارسی کاخی بلند برافراشت. درست است که شعرای بزرگ دیگری اندکی پیش از فردوسی یا همزمان با وی زبان فارسی را در اشعار خود به کار گرفتند و در زمانی که زبان عربی به عنوان زبان رسمی اداری و علمی مورد استفاده بود و می‌توانست همانند آنچه که در بین‌النهرین و سراسر شمال آفریقا رخ داد، در ایران نیز زبانی فراگیر گردد، آن را به عنوان زبان ادبی رواج دادند. اما اهمیت فردوسی در آن است که با آفریدن اثر همیشه جاوید خود نه تنها زبان، بلکه کل فرهنگ و تاریخ و در یک سخن، همه اسناد اصالت اقوام ایرانی را جاودانگی بخشید و خود نیز بر آنچه که می‌کرد و بر عظمت آن، آگاه بود. می‌دانست که با زنده نگاه داشتن زبان ویژه یک ملت در واقع آن ملت را زندگی و جاودانگی بخشیده و به عبارت دیگر پایه‌های ماندگاری و استقلال آن را استوار ساخته است:

بسناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند

بر این نامه بر عمرها بگذرد

همی خواند آن‌کس که دارد خرد...<sup>(۱)</sup>

ملاحظه می‌شود که حکیم توس تا چه اندازه بر اهمیت کار خویش وقوف داشته و با چه اطمینانی از استقبالی که شاهنامه با آن روبرو می‌شود صحبت می‌کند. شاهنامه را نه تنها ایرانیان در سراسر تاریخ پرفراز و نشیب خود گرامی داشته‌اند که مردم دیگر کشورها نیز آن را یا به طور کامل یا حداقل بخش‌هایی از آن را به زبان خویش برگردانده و مورد استفاده قرار داده‌اند. به همین دلیل است که استاد طوس را به عنوان کارآمدترین معرف و مروج ادب و فرهنگ ایرانی و نیز به عنوان حکیم و سراینده‌ای که بزرگترین سهم را در حفظ استقلال ادبی، فرهنگی، ملی و سیاسی مردم این مرز و بوم داشته باید شناخت. شاهنامه اکنون

به حدود سی زبان خارجی از جمله به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، روسی، آلمانی، ژاپنی، عربی، ایتالیایی، سوئدی، لهستانی، چک، اسپانیایی و... ترجمه شده و صاحبان این زبان‌ها را با عظمت روح و فرهنگ ایرانی آشنا ساخته است. در آنچه که به تاریخ یا به افسانه‌های تاریخی مردمان این سرزمین مربوط می‌شود بخت با فردوسی یار است. گرچه اقوام اشغالگر در طول قرون که بر ایران مسلط بودند نهایت کوشش خود را در راه نابودسازی آنچه که به گذشته این مردم بازمی‌گشت به کار بردند، گرچه هرچه کتاب و کتابخانه بود سوختند و بناهای تاریخی را درهم کوفتند، گرچه مردم را از برگزاری جشن‌های ملی خویش که ریشه در سنن گذشته داشت بازداشتند و گرچه، در یک سخن، از همه وسایل و ابزارهای ممکن استفاده

داشت و اسنادی بر اصالت خود می‌دانستند عزیز می‌داشتند و در انتظار فرصت مناسب، در حفظ سینه به سینه آن می‌کوشیدند. آنچه که در دهه‌های اخیر در کشورهای استعمارزده و تازه به استقلال رسیده رخ داد در ایران بیش از هزار سال پیش اتفاق افتاد و فردوسی آن کار بزرگ را به انجام رساند.

... یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان پراکنده در دست هر موبدی از او بهره‌ای برده هر بخردی یکی پهلوان بود دهقان نژاد

دلیبر و بزرگ و خردمند و راد

پزوهنده روزگار نخست

گذشته سخن‌ها همه باز جست



ز هر کشوری موبدی سالخورد

بی‌آورد و این نامه را گرد کرد... (۲)

می‌دانیم که شاهنامه در آغاز به نثر بود و نخست دقیقی در به نظم کشیدن آن کمر همت بست، اما پس از سرودن حدود هزار بیت، مرگی زود هنگام فرصت این کار را از او گرفت و به سخنسرای

کردند و بر مردم فشار آوردند که گذشته خود را یکسره فراموش کنند تا محلی برای بازگشت نداشته باشند و به سلطه و انقیاد بهتر تن در دهند. اما ایرانیان آزاد مرد و آزاداندیش که به افتخارات گذشته خود عشق می‌ورزیدند و به تداوم آن در آینده امید داشتند و چشم دوخته بودند، آنچه را که ریشه در گذشته

بزرگ‌توس سپرد.

جوانی بیامد گشاده زبان

سخنگوی و خوش طبع و روشن روان

به نظم آرم این نامه را گفت من

از او شادمان شد دل انجمن...

بر او تاختن کرد ناگاه مرگ

به سر بر نهادش یکی تیره ترگ...

ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار

بگفت و سرآمد بر او روزگار...

دل روشن من چو برگشت از اوی

سوی تخت شاه جهان کرد روی

که این نامه را دست پیش آورم

ز دفتر به گفتار خویش آورم...

به شهرم یکی مهربان دوست بود

تو گفتی که با من به یک پوست بود

مراگفت خوب آمد این رای تو

به نیکی گراید همی پای تو

نیشته من این نامه پهلوی

به پیش تو آرم مگر نغنی

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

تو این نامه خسروان باز گوی

بدین جوی نزد مهان آبروی... (۳)

آنچه که در این جا دارای اهمیت است درستی یا نادرستی و

ارزش تاریخی مطالب نیست بلکه پدید آوردن اثری است با آب

**جامعه یا ملتی که  
سرگذشتی ندارد یا فاقد  
آگاهی‌هایی تاریخی از  
گذشته خویش است مانند  
درخت تنک ریشه‌ای است  
که نمی‌تواند چنانکه باید  
بر پای خود استوار بماند**

و رنگ تاریخی که یادآور گذشته ملتی است ریشه‌دار و دیرپای و همچون رشته‌ای است استوار که حال و آینده این ملت را با گذشته او پیوند می‌دهد. «همه اقوام و ملل متمدن مبادی تاریخشان مجهول و آمیخته به افسانه است و هراندازه سابقه ورودشان به تمدن قدیمی‌تر باشد این کیفیت در نزد آنها قویتر است. زیرا که در ازمنه باستانی تحریر و تدوین کتب و رسائل، شایع و رایج نبود و وقایع و سوانحی که بر مردم وارد می‌شد فقط در حافظه اشخاص نقش می‌گرفت و سینه به سینه از اسلاف به اخلاف می‌رسید و ضعف حافظه یا قوت تخیل و غیرت و تعصب اشخاص وقایع و قضایا را در ضمن انتقال روایات از متقدمین به متأخرین متبدل می‌ساخت و کم‌کم به صورت افسانه درمی‌آورد.» (۴) تاریخ مردم ایران نیز مانند تاریخ دیگر ملل کهن از این قاعده برکنار نیست و هرچه به گذشته‌های دور و دورتر نزدیک‌تر می‌گردد حالت افسانه‌واری آن بیشتر می‌شود و این حالت نیز خود از قدمت و دیرپایی این ملت حکایت می‌کند. حکیم ابوالقاسم فردوسی در به نظم آوردن اثر همیشه ماندگار خود بدون شک همین قدمت را می‌خواهد به نمایش گذارد و بر اسناد اصالت مردم ایران مهر تأیید زند.

حکیم فردوسی در استواری بخشیدن به پایه‌های هویت ملی مردم و کشور خویش از فرهنگ این مرز و بوم غافل نیست. او نیک می‌داند که استقلال فرهنگی در حفظ استقلال ملی هر کشور نقشی انکارناپذیر دارد و قدرت‌های اشغالگر در زیر سلطه قرار دادن مردم دارای فرهنگ خاص و تداوم بخشیدن به این سلطه، با دشواری‌های بزرگ روبرو می‌شوند.

درست است که زبان و ادبیات، اجزایی از بخش غیرمادی هر

**شگرفی و ارجمندی استقامت  
بزرگ‌توس، در این است که  
پس از چند قرن سلطه  
سیاسی و فرهنگی اعراب بر  
ایران، یک تنه در راه بازسازی  
و جاودانه کردن آنچه که از  
فرهنگ و تاریخ ایران بر جای  
مانده بود همت گماشت..**

**اهمیت فردوسی در آن  
است که با آفریدن اثر  
همیشه جاوید خود نه تنها  
زبان، بلکه کل فرهنگ و  
تاریخ و در یک سخن، همه  
اسناد اصالت اقوام ایرانی  
را جاودانگی بخشید**

چنین جشن فرخ از آن روزگار  
بمانده از آن خسروان یادگار... (۶)  
آیا انتخاب چنین روزی به عنوان نخستین روز سال نو به تنهایی  
شاهدی کافی بر نبوغ ذاتی و ذوق سرشار اقوام ایرانی نیست و  
آیا زنده ماندن عیدی چون نوروز و رسوم و آداب مربوط به آن،  
اقوام ایرانی و فرهنگ آنان را ویژگی نمی‌بخشد؟ و آیا همین  
ویژگی و گونه‌های دیگر آن به حفظ هویت و استقلال ایران و  
ایرانی کمک نمی‌رساند؟ توجه به همین یک کارکرد از کار  
ماندگار فردوسی برای پی‌بردن به اهمیت نقش زندگی بخش وی  
در این مرز و بوم کافی است و هر کوششی که در راه بازشناسی و  
بزرگداشت آن استاد بزرگ و شاهکار فرهنگی او صورت گیرد  
اندک است.

چو این نامور نامه آمد به بن  
ز من روی کشور بشد پر سخن  
نمیرم از این پس که من زنده‌ام  
که تخم سخن را پسرانکندم  
هر آنکس که دارد هش و رای و دین  
پس از مرگ بر من کند آفرین (۷)

**پی‌نوشت‌ها**

- ۱- شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد سوم، ص ۱۱۱۵
- ۲- شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد اول، ص ۷
- ۳- شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد اول، ص ۷ و ۸
- ۴- فروغی، محمدعلی
- ۵- شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد نخست، ص ۱۸
- ۶ شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد نخست، ص ۲۴
- ۷- شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد پنجم، ص ۲۶۰۰

فرهنگ است و سخنسرای توس با خلق اثر بزرگ خویش  
بزرگ‌ترین خدمت را به فرهنگ ایرانی کرده است. اما او به همین  
بسنده نکرده و در سراسر شاهنامه و هرگاه که فرصتی برای خود  
پدید آورده است به آرایه ارزش‌ها و هنجارهای انسانی ایرانیان  
پرداخته و آنها را به عنوان الگوهای پسندیده رفتاری به  
مخاطبان خود پیشنهاد کرده است. او همچنین در یادآوری رسوم  
و سنن گذشته ایرانیان به ویژه در زنده ساختن و بزرگ داشتن  
جشن‌ها و اعیاد باستانی این مردم کوشیده است و بدین ترتیب  
مانع از آن شده که این ویژگی‌های فرهنگی در زیر سایه سنگین  
فرهنگ‌های مهاجم به فراموشی سپرده شود. چگونگی برگزاری  
جشن سده در پی شناخته شدن آتش در عصر پادشاهی  
هوشنگ (۵) و جشن گرفتن نوروز به عنوان روز اول سال نو از  
زمان پادشاهی جمشید، توجه فردوسی را به اهمیت این‌گونه  
ویژگی‌های فرهنگی نشان می‌دهد.  
...جهان انجمن شد بر تخت او  
از آن بر شنده فرّه بسخت او  
به جمشید بر گوهر افشاندند  
مر آن روز را روز نو خواندند  
سر سال نو هرزمز فرودین  
بیاسوده از رنج تن، دل ز کین  
به نوروز نو شاه گیتی فروز  
بر آن تخت بنشست فیروز روز  
بزرگان به شادی بیاراستند  
می و رود و رامشگران خواستند